

بررسی تطبیقی عشق در شعر سهراب سپهری و آنته هولسهوف

مسعود سلامی*

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۲۱

آمنه کتابون رفیعی**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۳

چکیده

در این مقاله بر آن‌ایم تا به بررسی و مقایسه تطبیقی عشق در برخی از اشعار سهراب سپهری شاعر معاصر ایران زمین و آنته هولسهوف شاعره قرن نوزدهم آلمان بپردازیم. آنچه به جذابیت این مقاله اضافه می‌کند اشتراکات بسیاری هم‌چون تأسی هر دوی آنان از کتب آسمانی قرآن و انجیل، استفاده استعاری و تشبیهی از ارکان طبیعت، پیروی از قالب‌های شعری یکسان، تجربه وقایع تاریخی مشابه با وجود اختلاف زمان و مکان زندگی، نگرش اجتماعی هم‌سان در عین اختلافات فرهنگی و طول عمر برابر یعنی پنجاه و یک سال.

کلیدواژگان: عشق، شعر، سهراب سپهری، آنته هولسهوف.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران (استادیار).

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران.

مقدمه

شاعران بسیار از کلمه عشق در اشعارشان استفاده کرده‌اند. شاعر معروف سهراب سپهری و شاعره مشهور آلمانی آنته هولسهوف به دفعات در سروده‌های خود از عشق سخن به میان آورده‌اند. شعرایی که در زمان و مکان‌های متفاوت زیسته‌اند. در این مختصر سعی شده اجمالاً به مفهوم عشق در کلام این بزرگان بپردازیم و نه به ابعاد شخصیتی و اجتماعی آن‌ها، چراکه واقف‌ایم هیمنه آثارشان از مکتوب و غیر در این مجال کوتاه نمی‌گنجد. در این قیاس دریافتیم که سهراب ایران‌زمین همان‌گونه در جست‌وجوی خداست که دو قرن پیش‌تر شاعره آلمانی نیز بوده است.

بشر شعر را پس از کلام، پیش از خط آموخت. شعر از درون انسان‌ها تراوش نمود و با گذشت زمان تغییر و تکامل یافت. پس از آن انواع شعر به وجود آمد. شاعران تلاش کردند از دل مردم و برای دل مردم شعر بسرایند تا از این طریق، آن‌ها را گاهی دلداری، گاهی نصیحت و یا به زیبایی‌های دنیا آگاه و دعوت کنند. برخی شاعران نیز با بیان معضلات اجتماعی در اشعار خود سعی در جذب مخاطب پیش‌تر داشته‌اند. واژه عشق در ذات انسان چه دنیوی و چه ماورایی همیشه وجود داشته است و حتی در زندگی امروزی نیز این واژه بسیار قابل تأمل است. شاعران فوق‌الذکر نیز از این قاعده مستثنا نبوده و به این مقوله پرداخته‌اند که با وجود تفاوت‌های فاحش بین این دو شاعر برجسته شاهد نقاط مشترک بسیار در نگرش این دو شخصیت هستیم.

هدف از نگارش این مقاله بررسی و مقایسه تطبیقی عشق در آثار سهراب سپهری و آنته هولسهوف و یافتن مضامین مشترک آن‌ها هست. به عبارتی، هدف پاسخ به این پرسش است که با وجود تفاوت فرهنگی-جغرافیایی، برخی وجوه اشتراک این دو در منظر عشق الهی چیست؟ انجام این تحقیق مبتنی بر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی است. ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های مهم علوم انسانی است که مانند سایر مباحث آن، در مسیر تاریخی خود رشد و تکامل داشته است و نمی‌توان برای آن تعریف یا نظریه‌ای واحد و منسجم ارائه داد، با وجود این، با در نظر گرفتن تعاریف متعدد ارائه‌شده می‌توان گفت ادبیات تطبیقی، یعنی نقد علمی ادبیات دو یا چند زبان و فرهنگ با یکدیگر به شیوه‌ای قیاسی و تطبیقی (صفیعی، ۱۳۹۱: ۸۵).

پیشینه تحقیق

تا کنون کارهای متعددی در مورد سهراب سپهری و آنته هولسهوف صورت گرفته است. من جمله می‌توان به «کتاب آبی» (۱۳۸۶)، در اثر محمدرضا مسیحا اشاره کرد که اشعار سهراب را مورد نقد و بررسی قرار داده و با پایان‌نامه علی مهرداد تحت عنوان «تأثیر اندیشه کریشنا مورتی بر سهراب سپهری» و همچنین اثر تطبیقی مهنوش صناعی: «نقد تطبیقی سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» و اثر بدرالسادات تحت عنوان «هویت ملی در شعر سیمین بهبهانی، مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری» اشاره نمود.

درباره شاعر آلمانی نیز نقدهایی وجود دارد که شایسته است به رساله دکتری جرج فیلیپ فایفر تحت عنوان «زبان شعر آنته هولسهوف» (۱۹۱۴) و اثری دیگر از دکتر گونتر وید در کتابی به نام «توصیف طبیعت در آثار آنته هولسهوف» (۱۹۳۰) که به اشعار آنته پرداخته اشاره کنیم.

همان‌گونه که سهراب سپهری به عنوان یکی از شاعران صاحب سبک قرن بیستم ایران زمین به حساب می‌آید، آنته هولسهوف نیز در قرن نوزدهم به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران ادبیات آلمان به حساب می‌آید. در مورد این دو ادیب برجسته ایران و آلمان مقالات، کتب و آثار متعددی نگارش شده است، اما تا کنون مقایسه تطبیقی این دو شاعر نامدار در این حوزه با ویژگی عشق انجام نشده است.

بحث و بررسی

شرح حال سهراب سپهری

سپهری در مهرماه ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد. او کودکی خود را در باغ بزرگ اجدادی سپری کرد. وی در تمامی دوران میان گل‌ها و درختان به بازی و تفریح سرگرم بود. همه معلمان و شاگردان او را دوست می‌داشتند. او از همان آغاز کودکی به همه چیز علاقه‌مند بود، به گیاهان به حیوانات و انسان‌ها محبت می‌کرد و عشق می‌ورزید (مسیحا، ۱۳۸۶ ش: ۵). وی اولین شعرش را در ۸ سالگی سروده است (ساور سفلی، ۱۳۸۸ ش: ۳۸). او دوره دبستان را در کاشان سپری کرد و برای گذراندن دوره دوساله دانش‌سرای مقدماتی به تهران آمد و سپس به کاشان برگشت، و در آموزش و پرورش مشغول به کار

شد. او پس از ۲ سال خدمت استعفا داد و به تهران برگشت و در دانشکده هنرهای زیبای تهران نقاشی خواند.

سهراب سپهری با اشعاری در سبک کلاسیک آغاز به کار کرد. اولین اثر او در «کنار چمن یا آرامگاه عشق» است که در کاشان نوشت. در این کتاب تمایلی به عشق، گرایش به انزوا و بازسازی مفاهیم نو به چشم می‌آید. در تهران با نیما و توللی آشنا می‌شود و کتاب «مرگ رنگ» را در سال ۱۳۳۰ منتشر می‌کند (عابدی، ۱۳۷۹ ش: ۵۴).

سهراب شاعر صاحب‌سبک، یکی از شاعران شعر نو به حساب می‌آید. بسیاری از خوانندگان بر این باورند که سهراب همانند دیگر شاعران معاصر کاملاً از نیما یوشیج بنیانگذار شعر نو پیروی کرده است. سهراب سپهری در ابتدا شعرهایی با وزن کهن و به اصطلاح سنتی آغاز به سرودن کرد و به محض آشنایی با اشعار نیما وزن سنتی را کنار گذاشته و به شعر نو رو آورد (قائمی، ۱۳۸۸ ش: ۱۶).

در اشعار وی آثاری از ادبیات و شعر ژاپن، هند، چین و اروپا مشاهده می‌شود. حتی عرفان هند و فلسفه چین در معنی اشعار وی به وضوح مشخص است. از نظر بیان از نیما یوشیج، فریدون توللی و فروغ فرخزاد تأثیر پذیرفته است. هم‌چنین او با شاعرانی بزرگ هم‌چون فردوسی، حافظ، گنجه‌ای، شمس تبریزی و مولانا آشنایی داشته اما در نهایت اشعار او جایگاه خود را در ادبیات غنایی پیدا کرده و او به میل و سلیقه خود اشعارش را سروده است تا جایی که می‌شود گفت که بقیه می‌توانند از سبک شعری وی پیروی کنند. او هنرمندی است که با روحیات ظریف خود هنر می‌آفریند (عابدی، ۱۳۷۹ ش: ۳۶).

اشعار سهراب را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره نخست که شامل چهار مجموعه اول او به شمار می‌آید: «مرگ رنگ» (۱۳۳۰)، «زندگی خواب‌ها» (۱۳۳۲)، «آوار آفتاب» (۱۳۳۷) و «شرق اندوه» که در سال ۱۳۴۰ منتشر شد. دوره دوم در سال ۱۳۴۴ آغاز می‌شود با «صدای پای آب» و پس از آن در سال ۱۳۴۵ «مسافر» و سپس ۱۳۴۶ «حجم سبز». در سال ۱۳۵۵ «هشت کتاب» را جمع‌آوری کرد و یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۶ این مجموعه را به چاپ رساند (مسیحا، ۱۳۸۶ ش: ۵). سهراب به دلیل تربیت خانوادگی، انسانی مؤدب، خجول و گوشه‌گیر بود. وی تنهایی را به شلوغی‌های اجتماعی

ترجیح می‌داد. او در حالت عرفانی خود غرق بود و به مادیات فکر نمی‌کرد، پول برای رفع حاجات و تا اندازه نیاز، کافی بود. شهرت طلب نبود و آن‌ها را خودخواه و بی‌مایه می‌دانست. در زندگی سادگی را می‌پسندید چه در لباس، رفتار، صحبت کردن و غیره. حالات و رفتار او برای دوستانش سرمشق بود. بسیار اهل مطالعه بوده و تمامی آثار بزرگان را خوانده و تجزیه و تحلیل کرده بود (عابدی، ۱۳۷۹ ش: ۳۶).
او مردی متین و متواضع بود، همانند یک کاهن بودایی هرگز در مورد کار دیگر هنرمندان انتقادی نمی‌کرد (مسیحا، ۱۳۸۶ ش: ۷).

شرح حال آنته هولسهوف

اسم کامل این شاعره بزرگ آلمانی‌زبان، *آنا الیزابت فرانسیسکا آدلفینه ویلهلمینه لویزه ماریا فن درسته هولسهوف*^۱ می‌باشد؛ اما همه او را *آنته* خطاب می‌کنند. خانواده او از نجیب‌زادگان قدیمی وست فالن^۲ (منطقه‌ای در غرب آلمان) و بسیار ثروتمند بودند. او یکی از برجسته‌ترین شاعران قرن نوزدهم میلادی در آلمان به حساب می‌آید که در دهم ژانویه ۱۷۹۷ در یک خانواده کاتولیک در هولسهوف^۳ متولد شد. از لحاظ جسمانی بسیار ضعیف و نحیف بود زیرا که او در بدو تولد (زودرس) به دنیا آمد. مادر که خود به شدت ضعیف شده بود توان شیردادن به بچه را نداشت. *آنته* زندگی‌اش را مدیون دایه‌اش *ماریا کاتارینا پلتندرف*^۴ بود. او کودکی خود را در قصر بزرگ در باغ‌های زیبا سپری کرد. او همانند پدر خود علاقه شدیدی به باغ بزرگ، گل و گیاه و حیوانات داشت (Gleichhauf, 2003: 43).

آنته در همان کودکی علاقه شدیدی به نقاشی و موسیقی داشت همانند *سهراب*. وی با *کلارا*^۵ و *ربرت شومن*^۶ که از مشهورترین پیانیست و آهنگسازان آن دوره بودند در

^۱ Anna Elizabeth Franziska Adolphine Wilhelmine Luise Maria von Droste Hülshoff

^۲ Westfallen

^۳ Hülshoff

^۴ Maria Catharina Plettendorf

^۵ Clara Schumann

^۶ Robert Schumann

ارتباط بود. او تنها شاعری بود که چهره‌اش بر روی اسکناس‌ها و تمبرهای آن زمان چاپ شد.

آنته در همان دوران کودکی شروع به نوشتن شعر کرد و اولین شعرش را در سن هفت سالگی نوشت. برای یک چنین خانواده اشراف‌زاده‌ای درس و تحصیلات بسیار مهم بود لیکن بچه‌ها در منزل معلم سرخانه داشتند. از همان ابتدا آنته از درس طبیعت‌شناسی خوشش می‌آمد. در همان کلاس‌ها چیزهایی دریافت که در طول زندگی همراهش بود. طبیعت همیشه جزء اصلی زندگی و شعر او شد.

آنته نیز مانند سپهری از سیاست خوشش نمی‌آمد، اما او درست زمانی که ناپلئون به آلمان وارد شد و بسیاری از افراد، ناپلئون را تشویق می‌کردند و بر این باور بودند که او نجات‌دهنده آلمان است، فقط دوازده سال داشت و در وصف جنگ، شعری نوشت که در آن از خوشحالی‌ها و ناراحتی‌ها، واقعیت‌های زندگی، عشق به خانواده و عشق به وطن حکایت می‌کند (Gleichhauf, 2003: 44-45).

در تابستان ۱۸۱۳ میلادی با برادران گریم^۱ آشنا می‌شود. ویلهلم گریم زبان‌شناس بنامی بود که به او افسانه و شعرهای سنتی را آموخت. آنته توانست توسط آن آموخته‌ها کتاب «یودن بوخه»^۲ را بنویسد. در سن ۲۳ سالگی ارتباطی احساسی را تجربه می‌کند. او به دانشجوی متشخصی به نام اشترابه^۳ دل می‌بندد. پایان این داستان توسط شخص سومی صورت می‌گیرد به نام آرنسوالد^۴ که از طرف اشترابه بود و قرار بود که وفاداری آنته را امتحان کنند در نتیجه سعی می‌کرد که احساس آنته را مخدوش کند. سپس آرنسوالد و اشترابه در نامه‌ای آنته را سرزنش و به او بی‌احترامی کردند. این پایان رابطه برای آنته بسیار دشوار بود. برخی از نویسندگان معتقدند که او به این دلیل به خدا و چنین شعرهای مذهبی در سال ۱۸۱۹-۱۸۲۰ روی آورده است؛ اما برخی دیگر از آنان بر این باورند که او قبل از مشکلات احساسی خویش، یعنی در دوران کودکی، شعرهای مذهبی به تشویق مادر بزرگ خود و برای او نوشته است. در همان ایام او به اجبار مادر از

^۱ Brüder Grimm

^۲ Juden Buche

^۳ Straube

^۴ Arnswald

سرودن این اشعار دست کشید. البته ممکن است که با توجه با مشکلات پیش آمده بسیار ناامید و مأیوس شده باشد. او فردی بود آزادی‌خواه اما به دلیل جایگاه اجتماعی که داشت نمی‌توانست آن‌گونه که می‌خواست زندگی کند. او فقط از طریق اشعارش و در قالب یک مرد می‌توانست به آزادی دلخواهش برسد. زیرا آن زمان آزادی برای مردان بود. در شعر «بر روی برج»^۱ قابل مشاهده است که آنته مانند شاعرانِ مرد می‌سراید. اغلب شاعران آن دوره نیز در این باب هم‌عقیده بودند.

آنته خواسته‌های خود را در رابطه با آزادی، ماجراجویی، غم دوری و تلاش برای زندگی مستقل را در اشعارش با یک فیگور مردانه مرتبط می‌ساخته. به عنوان مثال در شعر «بر روی برج» از کلماتی چون «شکارچی» و «سرباز» برای برآورده کردن آرزوهایش استفاده کرده و لذا صرف نظر کردن از هویت مردانه برای رسیدن به آن آزادی، در آن زمان غیرممکن بود. خانم‌ها پیش‌تر می‌بایست در منزل باشند و هیچ کار غیراخلاقی انجام ندهند. حتی به چاپ رساندن شعر هم کار اخلاقی برای بانوان به حساب نمی‌آمد. از لحاظ ظاهری او کاملاً رفتار یک نجیب‌زاده را ایفا می‌کرد زیرا این‌گونه در خانه آموخته بود. او بسیار متین، متواضع، بافضیلت و مطیع بود. بسیاری از آشنایان وی بر این باور بودند که او توانست آزادی دلخواهش را در کلام شعر بیان کند اما در زندگی شخصی‌اش هیچ‌گاه به آن آزادی دلخواه نرسید.

آنته یک بار دیگر دچار مشکلات احساسی می‌شود. او دوستی به نام کاتارینا داشت. که پس از فوت او در دوم نوامبر ۱۸۳۱ پسر او به دیدار آنته آمد. او می‌خواست برای لوین^۲ همان پسر کاتارینا، مادری کند و مسئولیت زندگی وی را به عهده گیرد. لوین یکی از کسانی بود که در انتشار شعرهای آنته کمک بسیاری به وی کرد و بزرگ‌ترین انگیزه او در نوشتن اشعارش به حساب می‌آمد. آنته یک احساس عجیب عشق مادری نسبت به لوین پیدا کرد که گاهی نیز با یک عشق زنانه آمیخته می‌شد. لوین هفده سال از او کوچک‌تر بود و تنها حس مادر و فرزندی به او داشت. در همین هنگام بود که آنته اشعار معروفی در وادی عشق سرود. در سال ۱۸۳۸ تعدادی از متن‌های او با کمک استاد

^۱ Auf dem Turm

^۲ Levin Schücking

فلسفه دانشگاه، کریستف برنهارد شولر^۱، که از دوستان وی به حساب می‌آمد، منتشر شد. در سال ۱۸۳۹ میلادی او بار دیگر به نوشتن اشعار مذهبی‌اش پرداخت و مجموعه «سال‌های روحانی» را به اتمام رساند. در سال ۱۸۴۲ معروف‌ترین کتاب خود را به نام «یودن بوخه» به چاپ رساند. در همین ایام در سال ۱۳۴۴ بود که لوین برای کار به شهر دیگری می‌رود. یک سال بعد یعنی در سال ۱۸۴۵ لوین با فرد دیگری ازدواج می‌کند و این امر آنته را به لحاظ روحی و روانی دگرگون نمود. در سال ۱۸۴۶ مبتلا به بیماری سختی می‌شود. وی در ۲۴ ماه می سال ۱۸۴۸ یعنی در بهار در اوج شکوفایی گل‌ها همانند سهراب در سن ۵۱ سالگی از دنیا رفت (Busse, 2012: 94-95).

عشق در برخی از آثار سهراب

در وادی عشق سخن‌ها گفته شده است. عشق الهی و عشق انسانی یا غریزی در تمامی انسان‌ها به صورت بالقوه وجود دارد. سهراب از همان دوران کودکی علاقه بسیار زیادی به شعر، نقاشی و موسیقی داشت. قدیمی‌ترین شعرش را در سن هشت‌سالگی سرود:

از جمعه تا سه‌شنبه خفته نالان
نکردم هیچ یادی از دبستان
ز درد دل، شب و روزم گرفتار
ندارم یک دمی از درد آرام

سهراب سپهری اینگونه از عشق صحبت به میان آورده است. او در «بهشت اندیشه» به گونه‌ای دیگر به این مقوله نگریسته. او در طبیعت صداهایی می‌شنود. میل او به سمت نور است و آب که می‌تواند سنبللی از آگاهی آسمانی باشد. او همیشه در جست‌وجو بوده. در شعر «نشانی» او در جست‌وجوی خانه دوست است و رسیدن را نه‌تنها پایان کار نمی‌داند بلکه آغاز کار می‌داند. آغاز جست‌وجو به حساب می‌آید، سهراب سپهری همیشه در جست‌وجو می‌ماند. همین‌که بعد از رسیدن، رسیدنی دیگر آغاز می‌شود، نشان می‌دهد که او هم‌چنان به دنبال چیزی است. سهراب بیش‌تر در وادی عشق الهی شعر

¹ Christoph Bernhard Schüller

گفته است. خدا را در طبیعت جست و جو کرده اما در وادی عشق زمینی نیز شعری سروده است (عابدی، ۱۳۷۹ ش: ۲۴۰).

سهراب سپهری شاعر و نقاشی بود که دل، زبان، قلب و اندیشه‌اش سرشار از مهر و محبت و عشق به انسان‌ها بود. او اعتقاد داشت که انسان‌ها باید در راه عشق و اشراق قدم بردارند. آن‌ها باید از رمز و رازهای عشق، مهر و محبت و جذبه هستی بهره‌مند شوند. او همه را به عشق عرفانی دعوت می‌کرد تا زیبایی‌های جهان را تجربه کنند (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶ ش: ۲).

همان‌گونه که ذکر شد سهراب در وادی عشق بسیار سروده. او می‌گوید:

«آن لحظاتی که از آن سوی دیوار هستی، نغمه‌های خوشی جان‌تان را لبریز می‌کند و صدای رمزآلودی پنهان در ابرهای خیال‌تان، شما را به نجوا و عشق می‌خواند در آن هنگامه‌ای که جذبه و مستی عشق و ایمان، شما را مدهوش می‌کند، بر وادی نغمه‌های دل‌انگیز شعر من قرار بگیرید و گوش فرا دهید تا از پژواک خواندن اشعارم، نغمه‌های روح‌پرور مهر، محبت، عشق به انسان‌ها و معنویت، خون عشق و دوستی بیش‌تری در شریان‌های‌تان جاری شود. به طوری که در یک لحظه انگار تمام وجودتان آواز عشق و مهر سر دهد، در این حالت احساس خواهید کرد که در محراب محبت ایستاده‌اید و تک‌تک یاخته‌های‌تان از یاخته‌های غیبی و سرودهای الهی و عرفانی سرخوش و زنده و پویا شده است» (همان: ۳-۴).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود سهراب تنها شاعر نیست. او جهان‌بینی عمیق ایرانی و اسلامی دارد و شعرش پرمحتوا و سرشار از عرفان و عشق و محبت به انسان‌هاست. او از انسان‌ها انتقاد می‌کند که چرا از عشق و محبت دور شده‌اند و به تکنولوژی و زرق‌وبرق روی آورده‌اند. او در زندگی سختی‌های بسیار کشیده، اما اعتقاد دارد که در ازل آب و گلشن را با عشق سرشته‌اند و دفتر عمر را با عشق رقم‌زده‌اند در نتیجه فریاد عشق و مهر و محبت سر داده است و تنها انسان را مورد خطاب قرار داده و از آن‌ها می‌خواهد که به اصل خود برگردند. او عارفی است که در راه زندگی کم‌کم از خود به خدا رسیده. در اغلب اشعارش که از عشق سخن به میان می‌آورد، بیش‌تر مقصود عشق ازلی یا الهی می‌باشد؛ زیرا که او از این راه به خدا رسیده و حاضر است که در عشق الهی جان فدا کند. با خواندن اشعار وی به این نتیجه می‌رسیم که عشق و مهر و محبت رکن اصلی زندگی ما انسان‌هاست.

او از جهانی که زندگی می‌کند راضی نیست، فراری است اما با این جهان به ستیز بر نمی‌خیزد همان‌گونه که هست آن را می‌بیند و از کنار آن عبور می‌کند و شرط رهایی از قید و بندهای این جهان مادی را رسیدن به عشق می‌داند. اما او می‌داند که انسان‌ها در این جهان از عشق دوری می‌کنند و راه عقل را پیش می‌گیرند یعنی مدرنیسم بر عقل استوار است و از این بابت رنج می‌برد (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶ ش: ۱۷).

سپهری همان‌گونه که ذکر شد در طبیعت به جست‌وجوی خدا می‌رود. در شعر ذیل، او مانند عاشقی در جاده‌ای با طبیعت زیبا قدم می‌زند و چنان شتاب دارد که فرصت تماشا ندارد. او مخاطب خود را می‌گرداند و روابط پنهان را به چشم او می‌گشاید:

چیزها دیدم بر روی زمین
کودکی دیدم، ماه را بو می‌کرد
قفسی بی‌در دیدم که در آن روشنی پرپر می‌زد
نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به بام ملکوت
من زنی را دیدم، نور در هاون می‌کوبید
ظهر در سفره آنان نان بود،
سبزی بود،
دوری شب‌نم بود،
کاسه داغ محبت بود
من گدایی دیدم در به‌در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست

(همان: ۳۷)

سهراب از مردم دور نیست، بلکه این مردم هستند که او را با افکارش تنها گذاشتند. سعی و تلاش سهراب در این بود که انسان‌ها را در راه عشق و مهر و محبت سوق دهد و آن‌ها را یاری کند؛ اما این مردم حرف‌شان با دل‌شان یکی نبود و این باعث ناراحت شدن سهراب شده و در شعر «ساده رنگ» این‌گونه می‌گوید:

من اناری را، می‌کنم دانه
به دل می‌گویم، خوب بود این مردم،

دانه‌های دل‌شان پیدا بود

(همان: ۳۹)

قابل ذکر است که رکن اصلی عرفان شرق بر پایه عشق و تنهایی است. در «هشت کتاب» سهراب، واژه عشق ۲۱ مرتبه آمده است و در «صدای پای آب» که بلندترین شعر اوست با ۳۹۸ سطر واژه عشق را بارها به کار برده. این واژه در ۴ کتاب آخر به قدری به کار رفته که مخاطب به این فکر افتاده که آیا بعد از سفر او به هند این واژه وارد اشعارش شده است؟

گفتیم عشق و تنهایی اصل عرفان شرق به حساب می‌آید. سهراب از تنهایی لذت می‌برد و آن را ترجیح می‌داد به هم‌نشینی با کسانی که هنوز در وادی غرور و تکبر زندگی می‌کردند، آنانی که در لفافه مدرک، زندگی را طی می‌کردند. سهراب زندگی را نشئه تنهایی می‌دید و این‌گونه می‌سراید:

بگذار از بالش تاریک تنهایی سر بردارم

و به دامن تار و پود رؤیاها بیاویزم

و در آخر کتاب می‌گوید:

بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است

و تنهایی من شبیخون حجم تو را پیش‌بینی نمی‌کرد

و خاصیت عشق این است

(همان: ۶۱)

او تنهایی انسان را واقعیتی انکارناپذیر می‌دانست و می‌گفت خدا تنهاست و ما اگر بخواهیم صفات خداگونه‌ای داشته باشیم پس باید تنها باشیم تا به سوی او راهی پیدا کنیم. او می‌دانست که در کنار دنیای پر از صلح و صفای خود کسانی زندگی می‌کنند که هم غرور دارند هم دشمنی و هم کینه و این‌ها باعث ناراحتی این شاعر بزرگ می‌شوند و او را به سوی تنهایی سوق می‌دهند:

باید امشب بروم

من که از نازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم

حرفی از جنس زمان نشنیدم

هیچ چشمی عاشقانه به زمین خیره نبود

(همان: ۸۴)

عشق در برخی از آثار آنته هولسهوف

در این قسمت از مقاله می‌پردازیم به عشق در اشعار آنته هولسهوف. همان‌گونه که ذکر شد عشق به دو معنی الهی و انسانی است که عشق الهی بیش‌تر در اشعار سهراب سپهری و عشق انسانی در اشعار آنته هولسهوف دیده می‌شود. سیر تکاملی واژه عشق در آثار آنته از زمینی تا الهی در طول زمان و کتب منتشره به چشم می‌خورد، یعنی این شاعر آلمانی که شهرت به ارائه نبوغ ادبی خود از زمان کودکی دارد در ابتدا بیش‌تر بینش مادی به این واژه والا می‌داشته که با گذر زمان تحت تأثیر اتفاقات ذکر شده در بخش بیوگرافی کم‌کم تغییر نگاه داده، و در آثار مؤخر خود با تغییر جهان‌بینی به سوی نقاط مشترکی با افکار سهراب گام برداشته است. من جمله باید به کتاب «سال‌های روحانی» اشاره نمود. شاید این تغییر دیدگاه از پیشینه خانوادگی او که در خانواده‌ای کاتولیک پا به عرصه جهان گذارده و تحت تعالیم مذهبی رشد نموده بی‌تأثیر نبوده. در آثار وی فراز و نشیبی از اشعار مذهبی دیده می‌شود که به تشویق مادر بزرگ‌اش سروده تا اشعار عاشقانه‌ای که به علت شکست دردناک وی در روابط ناشی می‌شده است. آنته هولسهوف در مجموعه شعر «شعرهای روحانی»^۱ از دوگانگی درونی خود این‌گونه می‌نویسد:

Sein Bild steht überall geschrieben,
ich kann nur ihn, nur ihn noch lieben
ich kann nur ihn allein noch sehen,
ich weiß er muss mir ewig bleiben
ach, wollte er mich von sich treiben

(Gleichhauf, 2003: 55)

او به فردی علاقه‌مند می‌شود و پس از خیانت، دچار لغزش احساسی شده. او می‌داند هم‌دمی برای صحبت کردن ندارد و تنها راه نجات از این بحران روحی را در نوشتن احساسات‌اش می‌بیند (Gleichhauf, 2003: 56). می‌توان گفت که آنته

^۱ Geistliche Lieder

هولسهوف در وادی عشق شعرهای زیادی سروده است اما قابل ذکر است که منظور از عشق، همان عشق زمینی یا انسانی است. او در شعری به نام «عشق سوزان»^۱ می‌نویسد:

So sinnend ich manche Zeit,
Mit unter so töricht und dumm,
So unverzeihlich zerstreut,
Willst wissen auch ohne Gnade,
Die heimlich verschlossene Lade,
An die ich mich öfters gestellt

از آنجایی که آنته چندین بار علاقه‌مند و هر بار با شکست مواجه شده است به این نکته می‌اندیشد که اگر خداوند آن‌گونه که خانواده‌اش اعتقاد دارند و می‌گویند قادر و تواناست، هم‌اکنون باید به کمک و حمایت او بیاید. در این هنگام به جست‌وجوی خدا رفته و در این اوضاع آشفته به او پناه می‌برد و احساسات‌اش را این‌گونه بیان می‌کند:

Und muß ich schauen in des Schicksals Gange,
Wie oft ein gutes Herz in diesem Leben
Vergebens zu dir schreit in seinem Drange,
Dann scheint mir alle Liebe wie ein Spott,
Und keine Gnade fühl ich, keinen Gott.

(Gleichauf, 2003: 58)

او دچار شک و تردید شده و به این باور رسیده بود که خدا غیرقابل دسترسی است. ایمان قوی خانواده‌اش را با وجود اینکه ارزش زیادی برای آن‌ها قائل است رد می‌کند. او ایمان‌اش را از دست داد اما راه خود را ادامه داد و برای آرامش خویش به سرودن شعر پرداخت (Gleichauf, 2003: 5). اشعار وی هویت اوست. در مرحله بعدی زندگی، این اشعار از عشق او به طبیعت و به انسان‌ها حکایت می‌کند. از تنهایی او و رابطه‌اش با خدا. او یک بار دیگر عاشق می‌شود و اشعاری در این باب می‌سراید. در شعری به نام «لویین شوکینگ»، که در وصف خود شوکینگ، پسر کاتارینا است، این‌گونه می‌سراید:

Sieh her, nicht eine Hand dir nur,
Ich reiche beide dir entgegen,
Zum Leiten auf verlorene Spur,
Zum Liebespenden und und zum Segen,
Nur ehre ihn, der angefacht
Das Lebenslicht an meiner Wiege,

^۱ Brennende Liebe

Nimm mich, wie Gott mich hat gemacht,
Und leih mir keine fremden Züge

(Maurer, 2001: 218)

پس از این شکست که آخرین شکست عشقی وی محسوب می‌شود، عشق الهی را در خود احساس کرده و تمامی امیدهایش را بر روی آن استوار می‌کند:

Ach, Odem noch die Liebe hat,
Die Hoffnung treibt ein grünes Blatt,
Und auch der Glaube todesmatt
Faltet die Hände, ob sie Segen brächten.

(Maurer, 2001: 218)

از اینجا به بعد آغازی جدید برای آنته می‌باشد. او شروع به نوشتن شعرهای مذهبی می‌کند و به سمت عشق الهی کشیده می‌شود. اشعار وی بیش‌تر در باب خداوند می‌باشند، او طلب آمرزش می‌کند و کم‌کم به وجود حق پی می‌برد و فقط در راه رضای خدا گام بر می‌دارد و به رحمت خدا ایمان می‌آورد و در هر جا خدا را جست‌وجو می‌کند.

بررسی ویژگی‌های مشترک دو شاعر

همان‌طور که گفته شد واژه عشق در دو معنی زمینی و الهی وجود دارد. در اشعار سهراب بیش‌تر عشق الهی مشاهده می‌شود اما در اشعار شاعره آلمانی، آنته بیش‌تر از عشق انسانی صحبت به میان می‌آید. در این میان با توجه به شباهت‌های موجود به مقایسه هر دو شاعر پرداخته می‌شود:

عشق زمینی یا انسانی

در آثار این دو شاعر می‌توان شعرهایی یافت که در وصف یار خوانده شده‌اند. منظور از عشق زمینی همان عشقی است که بین دو جنس مخالف ایجاد می‌شود. در اینجا باید متذکر شد که سهراب ک متر در این وادی شعر گفته است، گرچه چند شعری هم هستند که می‌توانند در وصف یار گفته شده باشند:

صدا کن مرا

صدای تو خوب است

صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است

که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید

آنته هولسهوف بیش‌تر از سهراب در این زمینه شعر سروده زیرا که او بارها دچار همین عشق زمینی شده؛ و این‌گونه احساس‌اش را بیان می‌کند:

Du hast nie geahndet, nie gewußt
Wie groß mein Lieben ist zu dir gewesen
Wenn du mir freundlich reichtest deine Hand
Und wie zusammen durch die Grüne wallten

(Busse, 2012: 91)

اما در جای دیگر نیز می‌توان یافت که سهراب نیز همانند بقیه انسان‌ها از درون نمی‌تواند از جنس مخالف غافل باشد. او انسانی بسیار تیزبین، احساساتی، خیال‌باف و هم‌اندیش بود. شاید او نه در ظاهر بلکه از درون در اندیشه زن خیالی خود بوده که صفات او از مادر پاک‌اندیش و پاک‌خوی‌اش تأثیر گرفته بود؛ اما با این همه او سعی می‌کرد که این احساس عشق را به مرگ و ملامت نشان دهد. او همیشه چراغ به دست با نور می‌آمده و درواقع نسیم‌رهایی‌بخشی است که او را به زندگی، زیبایی و عشق فرامی‌خواند؛ اما او از نزدیک شدن می‌ترسید و یک قدم به جلو پا می‌نهاد و چند قدم به عقب برمی‌گشت (فرخزاد، ۱۳۸۳ ش: ۷۷-۷۶):

کنار تو تنها تر شده‌ام

از تو تا اوج تو، زندگی من گسترده است

از من تا من

تو گسترده‌ای

با تو برخوردم

به راز پرستش پیوستم

از تو به راه افتادم

به جلوه رنج رسیدم

و با این همه ای شفاف

و با این همه ای شگرف

راهی از تو به در نیست

(سپهری، ۱۳۷۵ ش: ۱۸۸)

آنته از آغاز کودکی اعتقاد مذهبی داشته زیرا که در خانواده کاتولیک تربیت شده است. در کودکی ما شاهد شعرهای مذهبی وی که در وصف مادر و مادر بزرگ نوشته است هستیم؛ اما در اوایل زندگی نمی‌توان گفت، که تحت تأثیر دین و یا اعتقادات مذهبی عمل کرده است؛ اما منکر آن نیز نمی‌توان شد. پس از شکست‌های متعدد، دچار شک و تردید شدیدی می‌شود. او می‌گوید اگر خدایی هست، پس باید در این دوره سخت به فریادم رسد. او کم‌کم دیدگاه‌اش را تغییر داده و از عشق زمینی به سمت عشق الهی در سعود است. در این هنگام دیدگاه او به دیدگاه شاعر بزرگ ایران‌زمین نزدیک می‌شود. او دیگر خدا را از راه عقل جست‌وجو نمی‌کند، بلکه در ضمیر خود به عبارت دیگر در قلب خود می‌جوید. او خدا را از طریق عشق می‌جوید.

از این پس او خدا را همانند سهراب در همه هستی جست‌وجو می‌کند و به امید بخشش الهی است.

Oh Glaube! Wie lebendigen Blutes Kreisen,
er thut mir Noth;
Ich hab ihn niicht.
Ach nimmst du statt des Glaubens nicht die Liebe
Und des Verlangens thränenschweren Zoll

دیدگاه‌اش به سهراب نزدیک می‌شود و مانند سهراب با قلبی آکنده از عشق به سوی عشق الهی می‌رود. هم‌اکنون احساس می‌کند به خدا نزدیک شده و متعلق به اوست و از این طریق احساس امنیت می‌کند. چراکه خدا عشق است و کسی که در عشق بماند با خداست. اساس این حرف بر پایه عرفان مسیحیت می‌باشد. در عرفان مسیحیت پایه بر خالص بودن عرفان است اما آنته پایه عرفان را در عشق می‌بیند. او علاقه ویژه‌ای به عرفان داشت (Rösler, 1997: 238-241). همانند سهراب که به فلسفه و عرفان عشق وافر داشت و می‌توان گفت که شعر او شعر فلسفی و عرفانی است. به دلیل آشنایی کامل او به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و کمی ژاپنی این امکان را داشت که آگاهی خود را در زمینه عرفان گسترش دهد (ساور سفلی، ۱۳۸۸ ش: ۴۳).

سهراب در طول زندگی خود بسیار سفر کرد و کشورهای زیادی را گشت اما عشق او عمدتاً برای ایران و فقط برای گلستانه است. او به آمریکا، برزیل، آلمان، فرانسه، چین،

ژاپن و هند سفر کرد اما هیچ وقت در آنجا به مدت طولانی ساکن نشد. «در گلستانه چه بوی علفی می آید» (همان: ۴۶).

از طرف دیگر، آنته نیز با توجه به اینکه در قرن نوزدهم زیسته است و سفر کردن در آن زمان بسیار دشوار بود، در همان حوالی شهر خود در آلمان سفرهای متعددی کرد اما هیچ جایی را به اندازه وست فالن دوست نداشت. او حتی عشقش به وست فالن را در اشعارش چنین بیان می کرد (Busse: 2012: 72).

"Ich liebe Dich, ich sag' es laut,
Mein Kleinod ist Dien Name traut!
[...]
Es wär' mir eine werthe saat,
Blieb' ich so treu der guten Tat,
Als ich mit allen tiefsten Trieben,
Mein kleines Land, Dir treu geblieben!

طبیعت

آنته در اواخر قرن هجدهم به دنیا آمده، این بدان معناست که اواخر دوره رمانتیسم بوده. درست است که او از شعرای دوره بیدرمایر به شمار می آید؛ اما تأثیرات دوره رمانتیسم نیز در آثارش مشاهده می شود. یکی از ویژگی های دوره رمانتیسم، طبیعت گرایی بوده است. آنته کودکی خود را در قصر پدری که شامل باغ های سرسبز بزرگی بود، سپری کرد. پدرش وی را بسیار زود با طبیعت آشنا کرد زیرا که خود علاقه شدیدی به طبیعت داشت. پدر آنته همانند پدر سهراب مردی هنردوست و اهل موسیقی بود. او پیانو می نواخت، ویولن می زد و ساعات زیادی را در باغ با گل و گیاه و درختان سرگرم می شد. او عاشق کبوترها نیز بود و به همین دلیل وقت زیادی را در طبیعت می گذراند. در برابر هر شکوفه ای به زانو درمی آمد و شاد می شد. برای او پارک و باغ و هر آنچه در طبیعت هست، اهمیت خاصی داشت. او دارای قلب بسیار پاک و زلالی بود. بسیار مهربان، دوست داشتنی و کمال گرا بود. آنته تحت تأثیر او به چنین هنرمندی تبدیل شد (Busse, 2012: 17).

پدر سهراب نیز وقت زیادی را در طبیعت سپری می کرد. او نیز علاقه زیادی به طبیعت داشت و زمان زیادی را با گل و گیاه مشغول می شد و پسرش سهراب را نیز

بدین کار تشویق می‌کرد. بدین ترتیب *آنته* و *سهراب* ارتباط خود را از آغاز کودکی با طبیعت برقرار نمودند. همین امر باعث شد که این دو شاعر اکثر اشعارشان را در حیطه طبیعت بنویسند. آن‌ها خدا و حتی عشق را نیز در طبیعت جست‌وجو کردند. شاید دلیل اینکه این دو شاعر طبیعت‌گرا شدند و اغلب در شعرهایشان از واژه‌های طبیعت مانند درخت، گل، گیاه و از سبزی و آب و باد استفاده می‌کنند، همین باشد. در کنار نوشتن شعر، *آنته* علاقه زیادی به موسیقی داشت و خیلی خوب پیانو می‌نواخت. *سهراب* نیز به موسیقی علاقه‌مند بود، تار می‌زد و نقاشی می‌کرد. *آنته* نیز گاهی اوقات نقاشی می‌کرد (Busse, 2012: 7). یکی از بهترین سروده‌های *سهراب* که از واژه‌های طبیعت استفاده کرده، اینگونه است:

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن.
من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین.
رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ.
هر کجا برگی هست، شور من می‌شکفت.
بوته خشخاشی، شست‌وشو داده مرا در سیلان بودن.

(صدای پای آب)

آنته نیز اغلب اشعارش وصف طبیعت است:

" Weiher "

Er liegt so still im Morgenlicht,
so friedlich, wie ein fromm Gewissen;
wenn Weste seinen Spiegel küssen,
des Ufers Blume fühlt es nicht;

در این شعر *آنته* عکس یک مزرعه را به تصویر می‌کشد، آبخاری را در سحرگاهان؛ و

هشیارانه از آب صحبت می‌کند:

Libellen zittern über ihn,
blaugoldne Stäbchen und Karmin,
und auf Sonnenbildes Glanz
die Wasserspinne führt den Tanz;
Schwertlilienkranz am Ufer steht

آنته با توجه به دوره‌ای که در آن زیسته یعنی دوره رمانتیسم و بیدرمایر طبیعت‌گرا شده. در آن دوره نوعی پناه جویی و گریز از نتایج انقلاب فرانسه و حمله ناپلئون به آلمان صورت گرفته. آنته در آن هیاهو برای بدست آوردن آرامش به باغ‌های پدری رفته و خود را غرق در طبیعت می‌کند. سهراب تحت تاثیر دوره رمانتیسم بوده و از این رو او نیز طبیعت‌گرا بوده و در آن ایام دهه ۲۰ شمسی در آن شلوغی‌ها آرامش را فقط در گلستانه کاشان به دست می‌آورد (سپهری، ۱۳۷۸ ش: ۴۷).

قالب‌های شعری

سهراب سپهری در ابتدای فعالیت ادبی‌اش از قالب‌های کلاسیک پیروی می‌کرد و هنگام آشنایی با نیما یوشیج قالب کلاسیک را کنار گذاشت و با قالب‌های نیمایی شروع به نوشتن اشعارش کرد. کتاب‌های اول و دوم کما بیش در قالب کلاسیک بودند. در کتاب «مرگ رنگ» هنوز با برخی از اوزان و موسیقی اشعارش به صورت سنتی برخورد می‌کرد (عابدی، ۱۳۷۹ ش: ۱۰۴). در کتاب چهارم به نام «شرق اندوه» صداهای اوزان تندتر شد و نخستین نشانه‌های عرفانی در شعر وی هویدا شد. در این اشعار او خوانندگان را دعوت به جست‌وجوی حقیقت ناپیدا و به‌ویژه خدا می‌کند. در این کتاب برای اولین بار نشانه‌هایی می‌بینیم که حضور جلوه الهی احساس می‌شود (حقوقی، ۱۳۷۵ ش: ۱۳۳):

تنها به تماشای چهای
بالا، گل یک‌روزه نور
پایین، تاریکی باد
بیهوده می‌پای، شب از شاخه نخواهد ریخت، و دریچه خدا روشن نیست
زنجره را بشنو، چه جهان غمناک است، و خدایی نیست و خدایی هست،
و خدا بی‌گناه است، ببوی و برو و چهره زیبایی در خواب دگر ببین
یا در شعر «نا» این‌گونه می‌گوید:
باد آمد، در بگشا، اندوه خدا آورد
خانه بروب، افشان گل، پیک آمد، پیک آمد،

مژده ز «نا» آورد

(همان: ۱۳۴)

آنته نیز در ابتدا از سبک کلاسیک پیروی می‌کرده و نشانه‌های عرفان مسیحی در شعرش دیده می‌شود (Rösler, 1997: 240). در اشعار او نیز نشانه‌هایی از خدا و مسیح دیده می‌شود. او در مجموعه‌ای به نام «سال‌های روحانی»^۱ که شامل ۷۲ شعر است، در وصف خدا و مسیح نوشته است. در اینجا نشانه‌های الوهیت در وی پدیدار می‌شود:

Ich weiß, o Herr, daß hier auf Erden
Mir manches hart und bitter ist,
und daß mein Herz in den Beschwerden
Oft deine Güte ganz vermißt;

(Beuys, 1999: 144)

در وادی عشق الهی می‌توان گفت که آنته پس از شکست‌های پی‌درپی به مذهب و الهیات روی آورد و به آن قدرت متعالی امیدوار شد و طلب عفو و بخشش کرد:

Ach, Odem noch die Liebe hat,
Die Hoffnung treibt ein grünes Blatt,
Und auch der Glaube tedes matt
Faltet die Hände, ob sie Segen brächten

(Maurer, 2001: 115)

استخراج شعر از کتب الهی

بسیاری از شعرا با استفاده از کتاب‌های آسمانی شعر می‌سرایند. آنته و سهراب نیز از اینگونه شعرا به حساب می‌آیند. آنته شعرهایش را از انجیل استخراج می‌کرد اما کاملاً به کتاب وفادار نمی‌ماند بلکه فقط در اول و آخر شعر از گفته‌های کتاب مقدس استفاده می‌کرد:

Nein, nicht verloren bin ich, milder Gott.
Ob eingezwängt, ob meines Feindes Spott;
Dich ruf ich, Herr, bekämpfe du den Bösen

(Rösler, 1997: 235)

^۱ Das geistliche Jahr

سهراب سپهری نیز شعرهایی سروده است که شباهت‌هایی با کتب مقدس دارند. او به زبان کتب مقدس آشنایی دارد به همین دلیل از انجیل، تورات و قرآن در اشعار او دیده می‌شود.

قرآن بالای سرم
بالش من انجیل
بستر من تورات
زیرپوش ام اوستا
می‌بینم خواب
بودایی در نیلوفر آب.

(حقوقی، ۱۳۷۵، ش: ۴۷)

مشخص است که او تحت تأثیر این کتب قرار گرفته. مثلاً این شعر او از نقطه نظر معنایی به آیه ۱۱۰ سوره انعام در قرآن نزدیک است:

﴿وَنَقَلَبْ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ فِي طَعْنَانِهِمْ يَعْصُونَ﴾
«و برمی گردانیم دل‌هایشان را و چشم‌هایشان را هم‌چنان که ایمان نیاوردند با آن اول بار و وامی گذاریم‌شان در زیاده‌روی‌شان که سرگردان باشند»

و سهراب این‌گونه می‌گوید:

سر هر کوه رسولی دیدند
ابر انکار به دوش آوردند
باد را نازل کردیم
تا کلاه از سرشان بردارد
خانه‌هایشان پر داوودی بود
چشم‌شان را بستیم
دست‌شان را نرساندیم به سر شاخه هوش
جیب‌شان را پر عادت کردیم
خواب‌شان را به صدای سفر آینه‌ها آشفتم
﴿وَنَقَلَبْ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا﴾
و یا سوره ق آیه ۶ که آمده است:

﴿افلرینظروا إلى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها﴾

«آیا پس ننگریستند به سوی آسمان بالای ایشان چگونه بنا کرده‌ایم آن را و آراسته‌ایم»

چرا مردم نمی‌دانند

که لادن اتفاقی نیست

(سپهری، ۱۳۷۵ ش: ۳۸۴).

وقایع تاریخی

وجه مشترک دیگر بین این دو شاعر زیستن در زمان‌های تاریخی نامطلوب است. در زمان سهراب نابسامانی‌های دوران رضاخان پهلوی بیداد می‌کرد و کشور در اغتشاش و بحران به سر می‌برد. آسایش از میان رفته و هیچ‌کس در آرامش نبود (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶ ش: ۴۷).

در دوره‌ای که آنته زندگی می‌کرد نیز اوضاع به همین شکل بود. زمانی که ناپلئون به آلمان حمله کرد و آلمان‌ها در ابتدا بر این باور بودند که او می‌خواهد صلح و آرامش را به این مملکت بیاورد. جنگ می‌شود و درگیری‌ها شروع می‌شوند. آسایش از میان رفته و هیچ‌کس در آرامش نبود (Gleichhauf, 2003: 47).

سهراب شعرهای سیاسی و اجتماعی نمی‌نویسد. فقط در آثارش می‌توان واژه‌هایی یافت که تاریخ هستند. می‌توان گفت که در آن زمان، سال‌های دهه ۳۰ شمسی در ایران سال‌های بسیار پرتنشی بود.

لحظه گمشده

مرداب اتاق کدر شده بود

من زمزمه خون را در رگ‌هایم می‌شنیدم

زندگی‌ام در تاریکی ژرفی می‌گذشت

این تاریکی طرح وجود

آنته همان‌گونه که خود می‌گوید هیچ‌گونه علاقه‌ای به سیاست نداشت اما در نامه‌ای به مادرش اوضاع سیاسی را کاملاً واضح و روشن توضیح داده. هنگامی که ۱۲ سال داشت

ناپلئون به آلمان حمله کرد و بسیاری از اقوامش در جنگ بودند، اینگونه نوشت (Maurer, 2001, S. 100):

Allzeit erblick ich das Bild meines Vaters
Wie er zum Abschied mir die Hände drückt
Möchte zur Heimat einst wirklich ich gehen
Vater! ach Vater! wie wär ich entzückt.

(Gleichhauf, 2003: 47)

سهراب به هیچ وجه سیاسی نبود و از سیاست متنفر بود. همان گونه که می گوید: «من قطاری دیدم که سیاست می برد و چه خالی می رفت». در کتاب «مرگ رنگ» هم تحت تأثیر نیما هست و هم نیست. او از تأثیر فکری نیمایی جدا می شود به خصوص از زمان «زندگی خوابها» در سال ۱۳۳۲ نشان داد که همانند بقیه شعرا حتی نیما از فکر سیاسی و اجتماعی استفاده نمی کرد، بلکه دوری کرد و به دنبال رستگاری رفت. او هرگز خود را درگیر سیاست نکرد.

نتیجه بحث

با توجه به جایگاه ادبی هر دو شاعر چه در آلمان و چه ایران می توان گفت هم سهراب سپهری و هم آنته هولسهوف شعر آلمان و ایران را در جهان به صورتی بارز و چشمگیر و به شکلی برجسته به منصفه ظهور رساندند. در این مقایسه می توان گفت که سهراب سپهری شاعر برجسته ایران، عشق و محبت، دوستی، صلح و صفا را رکن اصلی زندگی بشری دانسته و در همه جا و در همه چیز عشق را جست و جو می کرده است. او به زودی دریافت که زندگی مادی گذرا و فانی است و آنچه ماندنی است و جاوید روح بشر است. روح انسان سراسر از عشق است. همان گونه که خداوند سراسر عشق است، ما نیز باید سرشار از عشق شویم زیرا که انسان تجلی الهی است. در نتیجه سهراب خدا را در هر پدیده ای به خصوص طبیعت جست و جو می کند و همه چیز را در راه رضای خدا می خواهد. او از دنیا دل کنده و به سوی حق در حرکت است و در این راه از امور دنیوی عبور می کند. ایده آل او این است که انسان ها به یکدیگر عشق بورزند و در مسیر تعالی گام بردارند. آنته هولسهوف در ابتدا درگیر عشقی انسانی می شود و در این راه

شکست‌هایی را نیز متحمل می‌شود و به دلیل عدم وصال معشوق و درد و رنجی که می‌کشد، او نیز در پی این درد و در پی وصال معبود به دامان طبیعت پناه می‌برد. در ابتدا دچار شک و تردید شدیدی می‌شود و خود را گناهکار می‌پندارد به همین دلیل دچار عذاب وجدان گردیده و خود را مورد سرزنش قرار می‌دهد. او در طبیعت یک بار دیگر به وجود حق پی می‌برد و شتابان به سمت او رفته و طلب آمرزش می‌کند. این شروع دوباره‌ای است برای وی در راه عشق الهی. آنته نیز با این باور در طبیعتی که جای‌جای اش آیات الهی بود به جست‌وجوی عشق الهی رفت تا اینکه مأمنی برای روح پرتلاطم خود بیابد. او می‌داند و اطمینان دارد که مورد آمرزش قرار گرفته است. پس می‌توان به این نتیجه رسید که با وجود اینکه سهراب از عنفوان جوانی در راه عشق الهی بوده ولی آنته در ابتدا به دنبال عشق انسانی؛ در نهایت هردو شاعر چه ایرانی و چه آلمانی جذب عشق الهی شده‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت که بدون در نظر گرفتن اینکه کجای این زمین هستیم و به چه زبانی تکلم می‌کنیم و دارای چه فرهنگی هستیم، اصل این است که بدانیم که عشق‌های زمینی گذرا هستند و فانی و هیچ عشقی برای انسان نمی‌ماند جز عشق الهی.

کتابنامه

قرآن کریم.

- سپهری، سهراب. ۱۳۷۵ش، هشت کتاب، چاپ پانزدهم، تهران: کتابخانه طهوری.
- ستاری، جلال. ۱۳۷۴ش، عشق صوفیانه، تهران: مرکز.
- قائمی، پروین. ۱۳۸۸ش، چه کسی بود صدا زد سهراب، چاپ سوم، تهران: گوهر منظوم.
- مسیحا، محمدرضا. ۱۳۸۶ش، کتاب آبی؛ کلید فهم اندیشه و آثار سهراب سپهری، چاپ اول، تهران: اندیشه نوین.
- حقوقی، محمد. ۱۳۷۵ش، شعر زمان ما؛ سهراب سپهری، چاپ ششم، تهران: نگاه.
- فرخزاد، پوران. ۱۳۸۳ش، زن شبانه موعود؛ نشان زن در آثار سهراب سپهری، چاپ اول، تهران: نگاه.
- ساور سُغلی، سارا. ۱۳۸۸ش، خانه دوست کجاست؛ نقد و تحلیل اشعار سهراب سپهری، چاپ اول، تهران: سخن.
- عابدی، کامیار. ۱۳۷۹ش، از مصاحبت آفتاب؛ زندگی و شعر سهراب سپهری، چاپ چهارم، تهران: نشر ثالث، نشر یوشیج.
- عطاری کرمانی، عباس. ۱۳۸۶ش، دیوان کامل و جامع هدیه سهراب سپهری، چاپ اول، تهران: آسیم.
- Beuys, Barbara: **Blamieren mag ich mich nicht**. Das Leben der Annette Droste Hülshoff. Carl Hanser Verlag München Wien
- Busse, Carl: **Annette von Droste Hülshoff, eine Biographie**. Servus Verlag, Hamburg 2012
- Gleichauf, Ingeborg: **Ich habe meinen Traum**. Beltz Verlag Berlin, 2003
- Lavater-Sloman, Mary: **Einsamkeit. Das Leben der Annette von Droste Hülshoff**. Artemis Verlag Zürich und München, 1976
- Maurer; Doris: **Annette von Droste Hülshoff Biographie**. Turm Verlag Meersburg, 2001
- Rösler, Andrea: **Vom Gotteslob zum Gottesdank**. Verlag Ferdinand Schöningh, Paderborn 1997